



دامی بزرگ برای دیکتاتور

گفت‌وگو با دکتر علاءالدین وحید غروی

شهریور، سالگرد ورود متفقین به ایران و اشغال کشور در سال ۱۳۲۰ است. این واقعه پایان یک دوره مهم از تاریخ ایران و آغاز دوره جدیدی در نظر گرفته می‌شود. رضاخان با کودتای سیاه اسفند ماه سال ۱۲۹۹ شمسی بالا رفتن از پله‌های قدرت را آغاز کرد و در نهایت تبدیل به حاکم مطلق ایران شد. وی در ادامه با اقتدار و استبداد هرگونه مخالفت و مقاومت در برابر سیاستهای خود را سرکوب نمود.

این امر بهانه‌ای شد برای ما تا در گفت‌وگویی با دکتر غروی به بازخوانی پرونده تاریخ ایران در این برهه مهم بپردازیم. دکتر غروی پس از دریافت لیسانس از دانشگاه تهران، کارشناسی ارشد را در جامعه‌شناسی توسعه در انگلستان گذراند و مطالعات خود را در مورد توسعه جهان سوم و نظریه‌های توسعه و نوسازی متمرکز نمود. ایشان همچنین موفق به اخذ دکترا در علوم سیاسی از دانشگاه براد فورد انگلیس شدند. تاریخ روابط خارجی و تاریخ دیپلماسی ایران حوزه مطالعاتی و تحقیقاتی مورد علاقه ایشان است. دکتر غروی در حال حاضر معاونت آموزشی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه را بر عهده دارد و در کنار آن به تدریس نیز مشغول است.

♦ ♦ ♦

● آقای دکتر غروی از اینکه وقتتان را به ما دادید و قبول کردید که در این مصاحبه شرکت کنید بی‌نهایت سپاسگذارم. همان‌طور که می‌دانید به سالگرد اشغال ایران در ایام جنگ جهانی دوم توسط متفقین نزدیک می‌شویم. این شماره ماهنامه زمانه اختصاص دارد به مسائل مرتبط با این قضیه، از جمله مقوله پیچیده به قدرت رسیدن رضاخان و حوادثی که در دوران وی به وقوع پیوست و اثراتی که این مسائل بر تاریخ ایران گذاشت.

نخستین پرسشی که در این خصوص مطرح می‌شود زمینه‌های به قدرت رسیدن رضاخان است. چه زمینه‌ها و عواملی در داخل ایران باعث شد رضاخان به قدرت برسد؟ رضاخان پس از جنبش مشروطه به قدرت رسید، جنبشی که ماهیتی ضد استبدادی داشت اما کودتای سیاه ۱۲۹۹ نقطه عطفی بود که پس از آن کشور به سوی دیکتاتوری پیش رفت. به راستی چه عواملی باعث به قدرت رسیدن رضاخان شد و اصولاً نهضت مشروطه چرا دچار این سرنوشت گردید؟

□ در حال حاضر نزدیک صدمین سالگرد انقلاب مشروطه هستیم. مردم ایران در میان ملتهای آسیایی و خاورمیانه، این افتخار را دارند که از سابقه صدساله دموکراسی و نظام پارلمانی برخوردارند؛ این افتخار بسیار بزرگی برای ماست. در واقع ایران پس از

زاین دومین کشوری بود که در آسیا به قانون اساسی یا به قول انقلابیون مشروطه و کونستیتوسیون و یا کانستیتوشن دست پیدا کرد و صاحب قانون اساسی شد.

زمینه اصلی انقلاب مشروطه در ایران بیشتر عدالت‌طلبی ملت بود، به خاطر استبداد ویژه‌ای که قاجارها داشتند و فساداتی که در این دوره حکمفرما بود، اکثریت مردم تحت فشار شدید قرار داشتند. از سوی دیگر انقلاب مشروطه یک انقلاب مردمی نبود، درست برخلاف انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن که یک انقلاب مردمی محسوب می‌شود. منظور از انقلاب آن چیزی است که در ادبیات سیاسی به آن حرکت توده‌ای و همه‌گیر اطلاق می‌شود. انقلاب مشروطه بیشتر بر دوش سه طبقه موجود در اجتماع آن دوره قرار داشت که عبارت بودند از: ۱. رشنفکران و افراد منورالفکر، ۲. علمای آگاه و آزادی‌خواه، ۳. تجار روشنفکر که به دلیل رفت و آمد به سایر نقاط جهان با شرایط کشورهای دیگر و افکار انقلابی آشنا شده بودند. بنابراین می‌توان گفت نخبه‌های جامعه، انقلاب مشروطه را پیش بردند که در این بین علما نقش بسیار مهمی برعهده داشتند. علما در بین مردم به خاطر اعتقادات مذهبی آنها پایگاه بسیار مستحکمی داشتند. آنها از طریق مساجد و منابر و با استفاده از اعتماد مردم به ایشان که از اصل تقلید برمی‌خواست، حمایت مردم را از انقلاب مشروطه جلب کردند. اما این حمایت متأسفانه فقط در سطح بود به خاطر اینکه در آن زمان اکثریت ملت ایران، البته آمار دقیقی از سواد مردم در آن دوره نداریم ولی شاید بیش از هشتاد یا نود درصد مردم، عملاً بی‌سواد بودند. آیت‌الله نائینی سهم زیادی در جلب حمایت مردمی نسبت به مشروطیت داشت. او بود که مبانی فکری یا ایدئولوژی مشروطه را از نظر اعتقادی تبیین کرد. نائینی در کتاب معروف خود یعنی «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» درحقیقت به مشروطه وجهه اسلامی داد. علمای دیگری نیز مانند آخوند خراسانی در نجف و در عتبات و در ایران به همین خاطر از انقلاب مشروطه حمایت کردند؛ اما متأسفانه پس از به ثمر رسیدن مشروطیت از آنجا که این حرکت از حمایت توده‌ای برخوردار نبود در اثر دخالت‌هایی که بیگانگان و به طور خاص روس و انگلیس در این قضیه کردند. مشروطه به اهداف خود نرسید. حتی آنها یک سال پس از انقلاب مشروطه با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم کردند؛ همه این موارد، در کنار ناپختگی رجال سیاسی ایران باعث شد دستاورد عظیم انقلاب مشروطه از بین برود. شکست انقلاب مشروطه حالتی را به وجود آورد که مردم سرخورده شوند و دیگر از آن حمایت نکنند. متعاقب چنین وضعیتی آشفتگی و هرج‌ومرج عجیبی ایران را فرا گرفت. بخاطر این سرخورگی عده زیادی از طرفداران مشروطه، توده مردم و حتی انقلابیون خانه نشین شدند و شرایط به صحنه آمدن فردی همچون رضاخان فراهم گردید.





شکست انقلاب مشروطه حالتی را به وجود آورد که مردم سرخورده شوند و دیگر از آن حمایت نکنند. متعاقب چنین وضعیتی آشفتنگی و هرج و مرج عجیبی ایران را فرا گرفت. به خاطر این سرخوردگی عده زیادی از طرفداران مشروطه، توده مردم و حتی انقلابیون خانه نشین شدند و شرایط به صحنه آمدن فردی همچون رضاخان فراهم گردید

● بریتانیا در به قدرت رسیدن رضاخان نقشی محوری بازی کرد و هیچ تردیدی نیز در این مورد وجود ندارد. ضمن اینکه از شما می‌خواهم به نقش انگلستان در این قضیه بیشتر بپردازید، لطفاً دلایل سکوت رضایت‌مندان روسیه در برابر قدرت‌گیری رضاخان را نیز شرح دهید؟

□ وقتی انقلاب بلشویکی در سال ۱۹۱۷ م در روسیه به وقوع پیوست تا آن زمان ایران در دست روس و انگلیس اسیر بود، ملک‌الشعراى بهار نکته بسیار ظریفی را در تاریخ مختصر احزاب سیاسی بیان می‌کند نقل به این مضمون که «من امروز در جمع محصلین مدرسه سیاسی این نکته را گفتم که دو نفر قلدر یک مرد بیچاره‌ای را گرفته بودند، یکی گلوی او را گرفته بود و دیگری خنجر به پشت او گذاشته بود و آن مرد هم در میان اینها دست و پا می‌زد. ناگهان آن کسی که خنجر را از پشت گذاشته بود خنجر را زمین گذاشت و گفت مرا با تو کاری نیست و من با تو برادرم». ملک‌الشعرا می‌گوید «او لنین بود و دیگری چرچیل» وقتی که انقلاب شد، لنین گفت که ما دیگر آن روابط شبه‌استعماری و امپریالیستی را با ایران نداریم. آنهایی که تاریخ را خوانده‌اند می‌دانند که چه ژست دوستانه‌ای بلشویک‌ها و لنین نسبت به ایران گرفتند؛ آنها قراردادهای امتیازات استعماری را باطل کردند، بدهی‌های ایران را بخشیدند، نیروهایشان را از ایران فراخواندند اما نکته بسیار مهم این است که در

این وضعیت، روسیه به شدت درگیر مشکلات داخلی خود بود و این کشور هنوز مشکلات بسیاری داشت. از این رو آنها عملاً از صحنه سیاست ایران برای مدتی حذف شدند. بدین ترتیب ایران به طور کامل به دست انگلیس‌ها افتاد و حتی فرماندهی نیروهای قزاق مستقر در ایران را ژنرال آبرون ساید انگلیسی به‌عهده گرفت. در این موقع رضاخان سرکرده بخشی از سپاه و لشکر قزاق بود و مورد توجه آنها قرار گرفت. او در آن زمان به‌عنوان یک آدم هرچند کم‌سواد ولی به‌هرحال یک افسر سخت‌گیر و منضبط شناخته می‌شد که حتی در لشکرکشی‌هایی که علیه میرزا کوچک‌خان صورت گرفته بود، نقش عمده‌ای داشت.

به تدریج تهدید جدیدی به‌نام کمونیسم و خطر گسترش آن به سایر مناطق و کشورهای جهان مطرح شد. از سوی دیگر در آن زمان نفت کشف شده بود و انگلیسی‌ها می‌دانستند این ماده گرانبها موتور نیروی دریایی و قدرت استعماری این دولت به‌شمار می‌رود. انگلیسی‌ها به همین دلیل می‌خواستند در ایران یک حکومت مرکزی مقتدر حکمفرما شود تا امنیت را برقرار سازد و هرج و مرج را از بین ببرد. پیش از این انگلیسی‌ها برای ایجاد امنیت و حراست از منافع استعماریشان در جنوب ایران یک سپاه با عنوان پلیس جنوب ایجاد کرده بودند اما این سپاه کارایی چندانی نداشت و از سوی دیگر مردم ایران با حضور بیگانگان

به شدت مخالف بودند. از این رو انگلیسیها رضاخان را کشف و کمک کردند به قدرت برسد و یک حکومت مرکزی سنترالیست برای محافظت از منافع بریتانیا، حال چه نفت باشد و یا منافعشان در خلیج فارس و شبه قاره هند و حتی جلوگیری از نفوذ کمونیسم، بر سر کار بیاید.

از سوی دیگر روس ها با تحلیل های ایدئولوژیک مارکسیستی خود فکر می کردند که رضاخان یک عنصر ناسیونالیست و ترقی خواه است. روسها با توجه به اعتقادات مارکسیستی و مراخلی که برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی در نظر می گرفتند رضاخان را واسطه این کار تلقی می کردند. در نظر آنان او آدم وطن پرستی بود که اگر به قدرت می رسید

می توانست با آنها رابطه دوستانه ای برقرار کرده و ایران را از انگلیس دور سازد. این اشتباهی بود که روس ها کردند و بعدها هم به این اشتباه پی بردند. این اشتباه باعث شد که روس ها خیلی از رضاخان حمایت کنند و از او استقبال نمایند، چراکه او را یک عنصر پیشرو وطن پرست می دانستند. ولی عملاً اینطور نشد و روس ها هیچگاه نتوانستند با رضاخان روابط دوستانه ای برقرار کنند.

● اشاره خوبی کردید به اقداماتی که به نفع انگلستان انجام شد و انگلستان با آن هدف رضاخان را به قدرت رساند. رضاخان در این زمان یک سری اقدامات نیز در ایران انجام داد. بعضی از این اقدامات مانند یکجانشین کردن عشایر و متحدالشکل کردن لباس مردان و حتی کشف حجاب زنان از سوی برخی افراد به صورت اقدامات به عنوان تلاشهای تقدیربرانگیز مطرح می شود. به نظر شما آیا این اصلاحات با باورها، اعتقادات و با هویت ملی و مذهبی ایرانیان در تضاد نبود؟

□ در مورد اقداماتی که به مدرنیزه کردن دوران رضاخان معروف است، می گویند که رضاخان ایران را مدرنیزه کرد، اما درحقیقت حرکت های ترقی خواهانه و متجددانه در ایران بسیار بسیار قبل از رضاخان شروع شده بود. از زمان مرحوم عباس میرزا و امیر کبیر و قائم مقام و دیگر رجالی که متاسفانه در ایران گمنام مانده اند. برای نمونه می توان به تاسیس مدارس دارالفنون و یا مدرسه ای که مرحوم میرزا حسن رشدیه به عنوان اولین مدرسه مدرن در ایران تأسیس کرد، اشاره نمود. حتی پروژه احداث راه آهن نیز پیش از ظهور رضاخان در برنامه بود اما به خاطر رقابت روس و انگلیس به تأخیر افتاده بود. بسیاری از کارهایی که در زمان رضاخان صورت گرفت، زمینه اش از قبل آماده شده بود. رضاخان در این زمان تحت تأثیر آتاتورک در ترکیه قرار داشت و فکر می کرد آن اصلاحاتی را که آتاتورک در ترکیه انجام داده در ایران نیز باید صورت گیرد. رضاشاه تحصیل کرده نبود اما آتاتورک افسر تحصیل کرده ای بود که غرب را تا حدودی می شناخت، درحقیقت برنامه اصلاحات رضاشاه بر دوش کسانی مانند تیمورتاش ها و داورها

بود و این افراد به او کمک می کردند، وگرنه خودش به هیچ وجه آن اقدامات را نمی توانست انجام دهد.

برخی از این اصلاحات شکلی بود مانند کشف حجاب که این برخلاف اعتقاد اکثریت ملت ایران بود و یکی از نکات منفی کار رضاشاه به حساب می آید که ضربات زیادی به او زد و توده مذهبی مردم را از او دور کرد. زمانی که رضاخان به قدرت رسید یعنی در آغاز کار، بسیاری از علما از او حمایت کردند. در آغاز حکومت، رضاخان بسیار عوام فریب بود، به عنوان مثال در روز عاشورا گل به سرش می مالید، پابرهنگه در دسته عزاداری در تهران راه می رفت، از این رو عده زیادی فکر می کردند او آدم مومن و وطن دوستی است که آمده ایران را از دست روس و انگلیس نجات بدهد. همانطور که اشاره شد حتی برخی علما از او حمایت کردند. اما او پس از استحکام قدرت خود مبارزه با روحانیت را آغاز کرد. او به تدریج قدرت را از روحانیون گرفت، اوقاف را از آنها گرفت، و با تاسیس ثبت احوال، کارهایی را که علما و روحانیون درباره ثبت وقایع می کردند همه را به کنترل خود درآورد. این اقدامات باعث عکس العمل توده مذهبی مردم و همچنین روحانیت بر علیه رضاخان گردید. به همین خاطر کسی که در آغاز به عنوان منجی مطرح بود و حتی نخبه ها از او حمایت می کردند و معتقد بودند او می تواند ایران را نجات بدهد، کم کم منقرض شد و مورد غضب و خشم مردم ایران قرار گرفت.

کتاب بسیار خوبی به نام «ایران در قرن بیستم» نوشته شده توسط آقای دکتر رضا قدس، آقای دکتر قدس استاد دانشگاه دنور آمریکا است. من البته متن اصلی کتاب را دیده ام اما نمی دانم که تا کون به فارسی ترجمه شده است یا نه. آقای دکتر رضا قدس در کتابش نمونه های بسیار زیبایی را در این مورد می آوردند. ایشان می گویند که رضاشاه عده ای را فرستاد به کشورهای اروپایی که بروند و مهندسی بخوانند یا به عنوان بورسیه درس بخوانند و به ایران خدمت کنند. آقای قدس در آنجا نمونه ای می آورد و می گویند پدر من یکی از کسانی بود که رضاشاه فرستاده بود تا در رشته مهندسی کشاورزی تحصیل کند. ایشان رفته بود به یکی از کشورهای اروپایی، البته غیر از انگلیس، بعد ایشان می گویند وقتی که پدر من با مهندسین دیگر به ایران برگشتند، انتظار داشتند که بروند در وزارت کشاورزی و آن بخش های دولتی و برای مردم کار کنند ولی همه اینها را بردند به املاک سلطنتی. رضاشاه اینها را برد بر سر باغات و روستاها و کشاورزی خودش که از مردم به زور گرفته بود. یعنی اینها را به خدمت خودش گرفت. بسیاری از اقدامات رضاشاه واقعاً انگیزه های ملی نداشت بلکه در سایه اقدامات اصلاحی قصد کسب منفعت و اجرای خواسته های خودش را داشت.

● اشاره خوبی کردید به تغییر و تحولی که در نوع نگاه و رفتار رضاشاه نسبت به رعایت شعایر دینی و مذهبی در قبل و بعد از به قدرت رسیدنش و یا در حقیقت قدرت گرفتن مطلقه او

به وقوع پیوست. به نظر شما چرا رضاشاه در آغاز آن شیوه را به کار برد اما پس از آن راه متفاوتی را در پیش گرفت؟

□ عده ای از کسانی که در تاریخ معاصر ایران تحقیق کرده اند، معتقدند که ریشه این کار به ریاکاری رضاخان باز می گشت. این عده می گویند رضاخان در این دوره نقش بازی می کرد. نقش بازی کردن او تا حدود زیادی مورد قبول بنده هم هست، یعنی تظاهر به مذهبی بودن، در دسته ها شرکت کردن، در اوایل کارش به علما احترام گذاشتن. همه این مسائل باعث شده بود عده ای از مردم و مذهبیبون و علما فکر کنند او یک شخص متدین و مذهبی است و به شرع احترام خواهد گذاشت. ولی وقتی که رضاخان تبدیل به رضاشاه شد و سلسله قاجار را منقرض نمود و بر تخت سلطنت نشست رویه او کاملاً عوض شد.

اینها همه نشان می دهد که رضاخان علی رغم اینکه سواد چندانی نداشت ولی بسیار زیرک بود. وی تمام این نقش ها را با زیرکی و سیاست تمام انجام داد، رقبای خودش را از بین برد، برای جلب افکار عمومی خودش را به عنوان یک آدم مترقی نشان داد. در یک برهه ای خودش را مذهبی و وطن پرست نشان داد ولی بعدها دیدیم که اینطور نبود.

● در دوره رضاشاه ما شاهد این قضیه هستیم که در مورد قرارداد داری مذاکراتی با انگلستان صورت گرفت و تحولاتی به وقوع پیوست.

قرارداد داری لغو شد و قرارداد جدیدی بسته شد. به نظر شما چرا رضاشاه قرارداد نفت داری را لغو و قرارداد جدیدی منعقد کرد؟ آیا این کار فایده ای برای مملکت داشت؟

□ در مورد این قرارداد نفتی باید گفت که با توجه به رجال سیاسی آن دوره تیمورتاش نقش بسیار فعالی در آن ایفا کرد. در واقع به عنوان عقل منفصل رضاشاه حداقل در آن دوره ای که مورد اعتمادش بود، چون می دانید که بعدها رضاشاه به او بدبین شد و او را به زندان انداخت و از بین برد. انعقاد قرارداد جدید به اعتقاد برخی، از اینکارات رضاشاه به حساب آمده است اما از اسناد و مکاتباتی که در وزارت خارجه وجود دارد همچنین اسناد محرمانه منتشر شده وزارت خارجه انگلیس که معمولاً بعد از سی یا پنجاه سال منتشر می شود. مانند یادداشت هایی که سفارت انگلستان به لندن می فرستاده و بعضی وقت ها به ایران هم منعکس می شده. نشان می دهند این ایده تیمورتاش بود تا امتیاز بیشتری از انگلستان بگیرد. مقاومت تیمورتاش در اعطای امتیاز بیشتر به انگلستان در جریان مذاکرات بعدی حتی دلخوری و دشمنی انگلستان را نسبت به او باعث شد. البته باید گفت هر صورت آن چیزی که امضاء شد به هیچ وجه منافع ایران را تأمین نمی کرد و بعدها دکتر مصدق (پس از پایان جنگ) این قرارداد را به ضرر ملت ایران دانست.

● در دوره رضاشاه پیمان سعدآباد که یک پیمان دفاعی با اهداف خاصی بود بین ایران و

اینکه می‌گوییم «متفقین» باید این مساله را در نظر داشته باشیم که سکان هدایت و کنترل این مسائل در دست انگلیسیها بود. درست است ما از واژه متفقین استفاده می‌کنیم ولی در واقع برای بیشتر این تحولات در لندن تصمیم‌گیری می‌شد و بعدها ما رضاشاه و در دوران سلطنت محمدرضا شاه است که به تدریج نقش امریکا بیشتر می‌شود.

انگلیسیها رضاخان را کشف و کمک کردند به قدرت برسد و یک حکومت مرکزی سنترالیست برای محافظت از منافع بریتانیا، حال چه نفت باشد و یا منافعشان در خلیج فارس و شبه‌قاره هند و حتی جلوگیری از نفوذ کمونیسم، بر سر کار بیاید.

کشورهای همسایه بسته شد، اما با ظهور هیتلر این پیمان ضعیف و بی‌اثر شد و کارایی خودش را از دست داد. به نظر شما چرا پیمان سعدآباد به چنین سرنوشتی دچار شد و حتی در زمان اشغال کشور اعضای آن هیچ کمکی به ایران در برابر اشغالگران نکردند؟

□ پیمان سعدآباد در واقع یک سپر دفاعی در برابر کمونیسم بود، که انگلیس‌ها و بعداً امریکایی‌ها می‌خواستند در برابر نفوذ کمونیست‌ها در خاورمیانه ایجاد کنند. به همین دلیل پیمانهای بغداد، سعدآباد و ستو شکل گرفت.

حال چرا در زمان هیتلر این پیمان کم‌رنگ شد، این شاید برگردد به ژرمنوفیل شدن رضاشاه. از طرف دیگر رضاشاه به هرحال با محاسباتی که کرده بود احتمال می‌داد که هیتلر در جنگ پیروز خواهد شد. وقتی که این اتفاق نیز می‌افتاد اثر طبیعی آن تضعیف پیمان سعدآباد بود.

آیا به نظر شما گرایش رضاشاه به آلمان، تنها دلیل خلع او از قدرت بود، یا اینکه دلایل دیگری هم در این میان وجود داشت؟

□ نه‌خیر این تنها دلیل نبود. در واقع رضاشاه در مقلع ورود متفقین یک مهره سوخته برای انگلیسی‌ها محسوب می‌شد. رضاشاه دیگر هیچ پایگاه اجتماعی در ایران نداشت. وی هم مذهبیون هم توده مردم و علما و همچنین چپ‌ها و روشنفکران را سرکوب کرده بود و در اواخر دوران سلطنتش بسیار تنها بود اینچنین بود که مردم لحظه‌شماری می‌کردند تا سقوط او را ببینند. انگلیسی‌ها نیز که روی این مساله دقت داشتند کمک کردند تا یک عنصر منفور را که به خودشان نسبت داده می‌شد از سر راه بردارند. بنابراین مساله گرایش رضاخان به آلمانها نمی‌تواند تنها دلیل خلع او از قدرت باشد.

شاید یکی از مسائلی که در زمان اشغال ایران و سقوط رضاشاه بسیار شگفت‌برانگیز باشد این است که برخلاف اکثر ادوار تاریخی ایران، یک مقاومت جدی توسط ارتش و مردم در برابر اشغالگران صورت نگرفت، یا اگر مقاومت‌هایی صورت گرفت بسیار پراکنده و در نقاط بسیار محدودی بود. به نظر شما دلیل این مساله چه بود؟

□ اتفاقاً سوال خوبی است. ارتشی که رضاشاه درست کرده بود، یک ارتش ملی نبود و حقیقی نبود بلکه فقط یک ارتش نمایشی محسوب می‌شد. رضاشاه فقط برای اینکه ایجاد نیروهای مسلح جزء لیست کارهای او قرار بگیرد یک ارتش مدرن به وجود آورد. به همین دلیل وقتی متفقین وارد ایران شدند، در واقع به جز یکی دو مورد گلوله‌ای به طرف آنها شلیک نشد و هیچ ایستادگی و مقاومت جدی در برابر متفقین صورت نگرفت، حتی این ارتش نتوانست از خود رضاشاه که آنرا به وجود آورده بود، حمایت بکند در نتیجه رضاشاه از ترس نیروهای متفقین به ویژه روس‌ها با عجله به همراه مقدار زیادی جواهر و پول

و همراه برخی بستگان و همسرانش، به اصفهان فرار کرد. در واقع ارتشی در کار نبود. قوای مسلح رضاخان یک ارتش ساختگی بود که در واقع ملی هم نبود تا حتی روحیه ملی داشته باشد و بتواند در مقابل متجاوزین به کشور بایستد. بنابراین باید گفت ارتش رضاشاه هم ضعیف بود و هم انگیزه دفاع نداشت. شما اگر شخصیت آن کسانی را که رضاخان به عنوان امرای ارتش در آن دوره سر کار گذاشته بود، ملاحظه کنید می‌بینید که در آنها هیچ انگیزه دفاع ملی وجود نداشت. آنها همگی از روی ترس و وحشت از رضاخان تبعیت می‌کردند و به محض اینکه شنیدند متفقین در حال ورود به کشور هستند، فرار کردند. حتی سربازان هم فرار کردند و دیگر ارتشی در کار نبود که از ایران و از رضاشاه دفاع کند.

اگر اجازه بدهید مقطع زمانی پس از سقوط رضاشاه را بیشتر مورد بررسی قرار دهیم. وقتی که رضاشاه سقوط کرد این امکان وجود داشت تا یک سلطنت دیگر در ایران روی کار بیاید. ممکن بود حتی دوباره قاجارها به ایران برگردند. به نظر شما چرا متفقین سعی نکردند ساختار سیاسی ایران را به سمت دیگری به جز ادامه سلطنت پهلوی هدایت کنند؟

□ اینکه می‌گوییم «متفقین» باید این مساله را در نظر داشته باشیم که سکان هدایت و کنترل این مسائل در دست انگلیسیها بود. درست است ما از واژه متفقین استفاده می‌کنیم ولی در واقع برای بیشتر این تحولات در لندن تصمیم‌گیری می‌شد و بعدها ما می‌بینیم که در اواخر دوره رضاشاه و در دوران سلطنت محمدرضا شاه است که به تدریج نقش امریکا بیشتر می‌شود. انگلیسیها اصولاً موافق تغییر سلطنت به جمهوری نبودند. نظام حکومتی بریتانیا سلطنتی بوده و هنوز هم هست. انگلیسیها حتی نظام سلطنتی را در عراق نیز تا زمانی که بعدها عبدالکریم قاسم آمد و کودتا کرد و سلطنت را از بین برد حفظ کردند. در عربستان و اردن و در کشورهایی که پس از جنگ جهانی اول بریتانیایها به وجود آوردند نیز می‌بینید که در تمام آنها سلطنت ایجاد کردند و یا رژیمهای سلطنتی قبلی را حفظ کردند. طبیعتاً انگلیسیها طرفدار سلطنت بودند. چون اگر جمهوری در ایران شکل می‌گرفت آن نیروهایی که در ایران بودند مخصوصاً روشنفکران و علمای مبارز، و همچنین با توجه به وجود مجلس در ایران، اجازه دخالت‌های گسترده به کشورهای خارجی و از جمله انگلستان نمی‌دادند. بنابراین متفقین و به ویژه انگلیسیها پس از سقوط رضاشاه مخالف جمهوری بودند. هرچند آن موقع شما می‌بینید که در مجلس افرادی نظیر سلیمان میرزا اسکندری که از موسسین حزب توده ایران بود و عده‌ای دیگری علم جمهوری خواهی را در مجلس برافراشتند ولی حتی پیش از آن موقع کسانی مانند مرحوم سید حسن مدرس مخالف استقرار نظام جمهوری بودند. تبیین این مخالفت نیز اینچنین است که مرحوم مدرس و یارانش فکر می‌کردند اگر ایران

جمهوری بشود، همان اتفاقی در ایران خواهد افتاد که در ترکیه افتاد. در آن موقع افکار عمومی مردم و مذهبیبون ما جمهوریت را به عنوان یک نوع سکولاریسم یا جدا کردن یا کنار گذاشتن مذهب می دانستند. بی هیچ تردیدی این ذهنیت از جمهوریت در بین مردم و علما وجود داشت. اینگونه بود که علما و حتی شخصیت مترقی ای مثل مرحوم مدرس که یک شخصیت بسیار ارجمند و بزرگی در تاریخ معاصر کشور است با جمهوریت به آن عنوان و معنا که ذکر شد مخالفت کردند. در آن زمان رضاشاه پرچم حمایت از جمهوری را برافراشته بود و فکر می کرد اگر مانند آتاتورک، در ایران جمهوری اعلام کند می تواند اصلاحات خودش و کارهایی را که آتاتورک در کشور ترکیه کرده بود در ایران نیز انجام دهد، ولی این پروژه با شکست مواجه شد و انگلیسیها هم در پشت پرده تمایلی به این قضیه نداشتند.

● در مقطع زمانی سقوط رضاشاه تا قدرت گیری فرزندی، شاهد فعالیت چند مهره داخلی از جمله فروغی هستیم. به نظر شما مهمترین شخصیت های سیاسی دوران رضاشاه به ویژه در مقطع زمانی سقوط او چه کسانی بودند و آنان چه تاثیری بر روند حوادث داشتند؟

□ رجال سیاسی دوران رضاشاه بسیار گوناگون و از نظر تاثیرگذاری متفاوت بودند. بعضی از اینها وطن دوست هم بودند. چرا که فکر می کردند رضاخان آمده و اراده این را دارد که مملکت را به طرف پیشرفت سوق بدهد و از آن حرج و مرج دوره قاجار و بی عدالتی و ملوک الطوائفی در بیاورد. در بین رجال دوره رضاشاه روشنفکرانی بودند مثل داور که دادگستری را به شکل مدرن در ایران پایه ریزی کرد که بعداً در زندان رضاشاه کشته شد و یا گفتند که خودکشی کرده است. فرد بسیار باهوش و زیرکی مثل تیمورتاش هم وجود داشت که البته چون در روسیه درس خوانده بود از طرف انگلیسیها متهم به جاسوسی برای روسها بود. همچنین رجالی مثل فروغی را می بینید، که از یک شخصیت دووجهی برخوردار بود. از یک طرف یک آدم متفکر و نویسنده است و آثار فلسفی را ترجمه می کند، و از طرف دیگر یک سیاستمدار است. عده ای از نویسندگان که در مورد تاریخ معاصر ایران مخصوصاً در آن دوره قلم فرسایی کرده اند، در راس رجال دوره رضاشاه، فروغی را مثال می زنند. فروغی در دوره ای که متفقین به ایران حمله کرده بودند توانست با آنها مذاکره نماید و آنها را راضی کند که در کمال آرامش رضاشاه از ایران بیرون برود و او را محاکمه و مجازات نکنند. به ویژه روس ها که از رضاشاه بیشتر دلخوری داشتند. و در نهایت فرزندش را به جای او بنشانند. فروغی آدمی بسیار سیاستمدار بود، در واقع اگر او در دربار نبود که این نقل و انتقال را انجام بدهد، یک هرج و مرج بسیار زیادی بیشتر از آنچه که بود ایران را فرا می گرفت و سلطنت از دست پهلویها خارج می شد. او با متفقین مذاکره کرد، آنها را راضی



کرد که سلطنت در ایران تغییر نکند. در مقابل متفقین هم شرط کردند که شاه جوانی که بر سر کار می نشیند باید به اندرزا و توصیه های آنها گوش کند و مطیع آنان باشد که البته همینطور هم شد!

● در مورد نقش برخی افراد و شخصیت های مشهور در این دوره صحبت کردید اجازه بدهید برویم سراغ گروه ها و احزابی که در این دوره فعال شدند. سقوط رضاشاه و از بین رفتن دیکتاتوری که او ایجاد کرده بود، شرایط خوبی را برای شکل گیری احزاب و گروه ها فراهم کرد.

در نتیجه نبود یک قدرت سرکوب کننده ما شاهد این هستیم که در این دوره گروه ها و احزاب مختلف در ایران شکل می گیرند. احزابی که در حقیقت شکلی نوین و امروزی داشتند و دارای برنامه و اهداف سیاسی ویژه ای بودند. خوشحال می شویم اگر شما بیشتر در مورد مهم ترین گروه ها و جریانهای سیاسی فعال در این دوره و به خصوص تاثیر آنها بر وقایع بعدی ایران توضیحاتی بفرمایید.

□ به اعتقاد من فعال شدن و شکل گرفتن احزاب



حرکت‌های ترقی خواهانه و متجددانه در ایران بسیار قبل از رضاخان شروع شده بود. از زمان مرحوم عباس میرزا و امیر کبیر و قائم مقام و دیگر رجالی که متاسفانه در ایران گمنام مانده‌اند. برای نمونه می توان به تاسیس مدارس دارالفنون و یا مدرسه‌ای که مرحوم میرزا احسن رشدیه به عنوان اولین مدرسه مدرن در ایران تأسیس کرد، اشاره نمود. حتی پروژه احداث راه آهن نیز پیش از ظهور رضاخان در برنامه بود اما به خاطر رقابت روس و انگلیس به تأخیر افتاده بود، بسیاری از کارهایی که در زمان رضاخان صورت گرفت، زمینه اش از قبل آماده شده بود.

سیاسی تنها در زمان رفتن رضاشاه اتفاق نیافتد، بلکه پیش از آن نیز وجود داشت. شما به تاریخچه حزب توده نگاه کنید. سلیمان میرزا اسکندری در اواخر دوره قاجار در مجلس نقش داشت. او از بنیانگذاران و موسسین حزب توده بود، هرچند که خودش فرد مذهبی بود و مارکسیست به شمار نمی رفت. در آن دوره عده‌ای از جوانان ایرانی که به خارج از کشور رفته و تحصیل کرده بودند با افکار جدید و به ویژه ایجاد حزب و کار حزبی آشنایی داشتند. شما دکتر تقی ارانی را ببینید، وی یک شخصیت برجسته در این خصوص بود. اینها باهوش ترین و متفکرترین قشرهای نخبگان ایرانی بودند. متاسفانه آنها در دوره رضاشاه تنها راه نجات ایران را در گرایش به سوسیالیسم دیده بودند. به عنوان مثال حزب توده بسیاری از نخبگان ایرانی را در خود جمع کرده بود. شما اگر کتاب آقای پرواند آبراهامیان (ایران در بین دو انقلاب) را ببینید، وی آنجا حزب توده را ریشه یابی کرده است. بیشتر افراد عضوگیری شده توسط حزب توده از آذربایجان و گیلان بودند. اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیستی بیشتر از طریق قفقاز و ماوراء خزر توسط انقلابیونی که در باکو و یا سرزمینهایی که تحت سلطه بلشویک‌ها بودند، به ایران وارد می شد. یعنی یکی از مرزهای ورود اندیشه‌های نو گیلان و رشت و یکی هم تبریز و

آذربایجان بود و بیشترین اعضای حزب توده ایران و مارکسیستهای ایرانی آذری یا گیلانی بودند. در آن دوران بیشتر روشنفکران ما به آن خطه تعلق داشتند. اما در سوی دیگر رضاخان اینها را سرکوب کرد. سران حزب توده را گرفت و به زندان انداخت. عده‌ای از روشنفکران در زندانهایی که شرایط بسیار بدی داشت، زندانی شدند. به عنوان مثال دکتر تقی ارانی که یک شخصیت علمی بود و از نخبگان علمی ایران هم محسوب می شد در زندان رضاشاه کشته شد. همچنین گروه معروف به پنجاه و سه نفر که هسته اصلی مارکسیست‌های ایرانی را تشکیل می دادند همگی زندانی شدند. حزب توده ایران در واقع جزء اولین احزاب کمونیست خاورمیانه بود در واقع به خاطر هم‌جواری ما با اتحاد جماهیر شوروی این اندیشه‌ها وارد ایران شد. رضاشاه این گروهها را با شدت تمام سرکوب کرد، اکثر آنها را کشت و یا به زندان انداخت. اما وقتی رضاشاه سقوط کرد همه این گروه‌های خفته دوباره فعال شدند. روزنامه‌هایی که بسته شده بودند و سردبیرهایی که زیر چکمه‌های رضاشاه کتک خورده بودند، مجدداً فعال شدند. حزب توده فعالیتش را علنی کرد. نیروهای مذهبی و روشنفکران دینی هم دوباره شروع به فعالیت کردند. کسانی مثل مرحوم محمدتقی شریعتی - پدر مرحوم دکتر شریعتی - و مرحوم آیت‌الله طالقانی که آن موقع در ایران به عنوان

روشنفکران دینی مطرح بودند، فعالیتشان را از دوره رضاشاه آغاز کردند. اما آن زمان تقریباً صحنه روشنفکری ایران بیشتر در اختیار چپ‌ها بود. شما اگر دقت کنید خواهید دید حزب توده در آن روزها همه جا به شدت فعالیت می‌کرد و خودش را به عنوان حزبی که می‌خواهد ایران را نجات دهد مطرح می‌کرد. اما متأسفانه چون آنها وابستگی شدیدی به اتحاد جماهیر شوروی داشتند و تمام دستورات خود را از «پولیت بورو» یا همان دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی در مسکو دریافت می‌کردند طبیعتاً نمی‌توانستند در میان مردم پایگاهی داشته باشند. از یک سو صدها و یا هزاران نفر از کارگران ایرانی که نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند عضو حزب توده بودند این افراد حتی نمی‌دانستند که حزب توده در واقع یک حزب مارکسیست است و سران آن مارکسیست هستند و با حزب کمونیست شوروی ارتباط دارند. اما آشکار شدن وابستگی حزب توده و سرانش به شوروی باعث شد به تدریج در بین مردم پایگاه خودشان را از دست بدهند و مردم مسلمان این سرزمین از آنها فاصله بگیرند.

● علاوه بر حزب توده احزاب دیگری هم در این دوره به نوعی فعال شدند. به عنوان مثال شاهد شکل‌گیری گروه‌ها و احزاب ملی‌گرا از جمله جبهه ملی در این دوره هستیم. در مورد این احزاب و گروه‌ها و نقش آنها هم توضیح مختصری بفرمایید.

□ کاملاً درست است، البته اینکه من بیشتر حزب توده را توضیح دادم به این خاطر بود که چون حزب توده حزب کمونیست رسمی ایران بود و در منطقه خاورمیانه یکی از بزرگترین تشکیلات کمونیستی به شمار می‌رفت و به همین دلیل حزب کمونیست شوروی نیز به این مسأله توجه خاصی داشت. ولی در آن موقع گرایش‌های ملی‌گرایانه نیز در ایران رشد کرد. تیلور این حالت بعد از شهریور بیست به خوبی قابل مشاهده است. یعنی بعد از شهریور بیست شما می‌بینید که تفکر ملی‌گرایانه به خاطر یک یأس و ناامیدی تاریخی که از وابستگی حزب توده در ایران ایجاد شد، (این مسأله خیلی مهمی است، یعنی وابستگی حزب توده به روسها و شوروی و اینکه عده زیادی از مردم اینها را خائن تلقی می‌کردند و در واقع هم همینطور بود، و بعدها ما دیدیم که چطور حزب توده برای امتیاز نفت شمال سینه چاک می‌کرد و بعد فرقه دموکرات را در تبریز می‌بینیم یا دیگر حرکت‌ها را که مجموعاً اینها وابستگی حزب توده به شوروی را برای ما ثابت می‌کند.) اینجا است که شما می‌بینید حرکت‌های ملی‌گرایانه تقویت می‌شود. عده زیادی از حزب توده ناامید می‌شوند چرا که حزب توده را یک حزب وابسته به حزب کمونیست شوروی می‌بینند و آنها را خائن به کشور و دنبال‌کننده منافع یک کشور خارجی می‌دانند. بنابراین بعد از شهریور ۱۳۲۰ حزب‌هایی مانند پان‌ایرانیست‌ها، حزب ایران و احزاب دیگر در ایران شکل گرفتند. بعضی از آنها

ملی‌گرایان افراطی بودند و بعضی مثل جبهه ملی حالت متعادل‌تری داشتند.

● بررسی تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که روحانیت همواره نقش بسیار مهمی در تحولات ایران داشته است. مثلاً علماء در مقابل امتیاز تنباکو ایستادگی کردند که مقاومت آنان مهم‌ترین تاثیر را در جلوگیری از اعطای این امتیاز استعماری به انگلیسی‌ها داشت. در انقلاب مشروطیت هم روحانیت نقش بسیار مهمی در پیروزی و شکل‌گیری مشروطیت در ایران بازی کرد. اما در بررسی دوران بیست‌ساله قدرت گرفتن و حاکمیت رضاشاه مشاهده می‌شود که روحانیت در این برهه نقش و تاثیرگذاری ضعیف‌تری نسبت به سایر دوره‌ها دارد. به نظر شما چرا چنین حالتی به وجود آمد؟ چرا در دوره بیست‌ساله حکومت رضاشاه اینقدر نقش روحانیت در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران کم‌رنگ شد؟

□ در دوره انقلاب مشروطه شخصیت‌های بزرگی مثل میرزای نائینی و یا در جریان اولتیماتوم روسیه به ایران مرحوم آخوند خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی، شریعت اصفهانی و علمای بزرگی که در عتبات بودند، نقش داشتند. در دوره پس از استقرار مشروطه و حتی در مجلس شورای ملی نیز هرچند روحانیت در اقلیت بودند ولی از پایگاه مردمی بسیار مستحکمی برخوردار بودند. حتی در جریان اولتیماتوم روسیه به ایران آخوند خراسانی لشکری فراهم کرده بود از عشاير شيعه عرب و طلاب مسلح که می‌خواستند راهپیمایی کنند و از مرز غربی وارد ایران بشوند و در مقابل روس و انگلیس بجنگند که متأسفانه با مرگ ناگهانی آخوند خراسانی در صبح روز حرکتشان به ایران این نهضت از بین رفت و علما پراکنده شدند. متأسفانه این علما دیگر در دوره رضاشاه در صحنه نبودند و اکثراً یا از دنیا رفته بودند یا منفعل شده بودند. در واقع این دوره یک دوره افول و کم‌تحرکی روحانیت بود. مرحوم آخوند خراسانی به طور ناگهانی درگذشت و کس دیگری (منظور روحانی سیاسی) که در مورد رهبری‌اش اجماع باشد وجود نداشت. دیگر علما هم به خاطر اینکه در بین آنها وحدت کامل وجود نداشت و متفرق بودند نتوانستند متحد شوند همچنین اختلافی که در جریان حوادث مشروطه پیش آمده بود. اختلافی که بین برخی از علما بر سر مشروطه و مشروعه وجود داشت. همه اینها را اگر شما جمع کنید به این جواب می‌رسیم که در دوره رضاشاه روحانیت نتوانست نقش فعالی بازی کند و در بازپها سیاسی آن دوره حضور فعال داشته باشد. اما با این وجود پس از سقوط رضاشاه وضعیت تغییر کرد و روحانیت به صورت گسترده‌ای وارد جریان‌های سیاسی و اجتماعی کشور شد.

● یکی از مسائل خیلی مهمی که در دوران اشغال ایران به وقوع پیوست نگرانی‌هایی بود که در مورد خروج نیروهای متفقین از ایران وجود

داشت. در آن زمان روسها برخلاف سایر متفقین در مقابل این تعهد که پس از پایان جنگ جهانی از ایران خارج شوند مقاومت کردند. به نظر شما چرا روسها دست به این عمل زدند و به دنبال چه چیزی بودند؟

□ دولت روسیه تزاری، قبل از انقلاب بلشویکی (از زمان پتر کبیر) یک سیاست توسعه‌طلبانه در قبال ایران در پیش گرفته بود و برای دسترسی به آبهای گرم خلیج فارس تلاش می‌کرد. نیت نهانی و پنهانی روسها این بود که ایران را ضمیمه روسیه کنند. از این رو آنها ایالاتی را که در حوزه فرهنگی ایران بود به تدریج ضمیمه خاک خودشان کردند. این سیاست اصلی آنها در دوره تزارها بود. پس از انقلاب بلشویکی نیز وقتی لنین آن ژست را گرفت ایرانی‌ها امیدوار بودند این سیاست پایان یافته باشد. اما در دوره استالین، شوروی دوباره اندیشه‌های توسعه‌طلبانه و این بار با رنگ و بویی ایدئولوژیک را پیگیری می‌نمود. تنفر مردم ایران از انگلیسی‌ها باعث شده بود چپ در ایران رشد کند. به تدریج در این دوره فرقه دموکرات در آذربایجان قدرت پیدا می‌کند و در سالهای پایانی جنگ جهانی دوم در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۴۶ یک حکومت دست‌نشانده در آنجا شکل می‌گیرد. از سوی دیگر قاضی محمد حکومت خودمختاری را در مهاباد کردستان ایجاد می‌کند. این دولتهای خود مختار به‌عنوان اهرم‌های فشار دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران عمل می‌کردند. دولت شوروی نمی‌خواست به راحتی از این دستاوردها چشم‌پوشد. شوروی در اندیشه این بود که چون انگلیس نفت ایران را تصاحب کرده و جنوب ایران را در دست دارد، چرا ما شمال ایران و نفت شمال این کشور را در اختیار نداشته باشیم. استدلال حزب توده هم همین بود، که شما چرا به انگلیسی‌ها امتیاز می‌دهید و به روس‌ها نمی‌دهید. این را علناً نمایندگان حزب توده می‌گفتند. اما در مجلس شورای ملی دکتر مصدق با این مسأله مخالفت کرد و هسته‌ای در مجلس برعلیه امتیاز دادن نفت شمال به روس‌ها شکل گرفت. به همین دلیل نیروهای اتحاد جماهیر شوروی پس از پایان جنگ جهانی دوم و برخلاف تعهدی که کرده بودند ایران را مانند نیروهای امریکایی و انگلیسی ترک نکردند. در این دوره دیپلماسی فعالی در زمان نخست‌وزیری قوام شکل می‌گیرد. مذاکراتی که قوام با سفیر کبیر روسیه آقای سادچیکوف در ایران به عمل آورد بسیار سرنوشت‌ساز بود. این مذاکرات زمانی صورت گرفت که براساس قانونی که مجلس تصویب کرده بود تا زمان خروج متفقین از ایران اعطای امتیاز به خارجی‌ها ممنوع شده بود. قوام به شوروی تعهد می‌دهد که به محض اینکه مجلس در ایران شکل بگیرد پس از خروج نیروهای شوروی از ایران، لایحه اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی را به مجلس ببرد. این مسأله هم‌زمان می‌شود با شکایت ایران به شورای امنیت. ایران در آن زمان به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد. روس‌ها عصبانی می‌شوند



درواقع رضاشاه در مقلع ورود متفقین یک مهره سوخته برای انگلیسیها محسوب می شد. رضاشاه دیگر هیچ پایگاه اجتماعی در ایران نداشت. وی هم مذهبیون هم توده مردم و علما و همچنین چپها و روشنفکران را سرکوب کرده بود و در اواخر دوران سلطنتش بسیار تنها بود اینچنین بود که مردم لحظه شماری می کردند تا سقوط او را ببینند. انگلیسیها نیز که روی این مسأله دقت داشتند کمک کردند تا یک عنصر منفور را که به خودشان نسبت داده می شد از سر راه بردارند. بنابراین مساله گرایش رضاخان به آلمانها نمی تواند تنها دلیل خلع او از قدرت باشد

فروغی آدمی بسیار سیاستمدار بود، درواقع اگر او در دربار نبود که این نقل و انتقال را انجام بدهد، یک هرج و مرج بسیار زیادی بیشتر از آنچه که بود ایران را فرا می گرفت و سلطنت از دست پهلویها خارج می شد. او با متفقین مذاکره کرد، آنها را راضی کرد که سلطنت در ایران تغییر نکند. در مقابل متفقین هم شرط کردند که شاه جوانی که بر سر کار می نشیند باید به اندرزها و توصیههای آنها گوش کند و مطیع آنان باشد که البته همینطور هم شد!

و به ایران اعتراض می کنند که چرا شکایت کردید، حتی ایران را به آنجا می کشانند که شکایتش را از شورای امنیت پس بگیرد، ولی امریکا بنا به منافع خاص خودش مداخله می کند و به دولت اتحاد جماهیر شوروی اخطار می کند. این درحالی بود که پس از جنگ جهانی دوم دیگر امریکا یک قدرت مسلط جهانی به شمار می رفت و دولت اتحاد جماهیر شوروی نمی توانست در مقابل این تهدید امریکا به طور جدی ایستادگی بکند. برای اینکه دولت شوروی امتیازات زیادی را در جنگ گرفته بود، به عنوان مثال اروپای شرقی را گرفته بود و غربیها کنار آمده بودند، اما به تدریج روسها متوجه شدند که در مورد قضیه ایران افکار عمومی غرب و افکار عمومی آمریکاییها از تصمیمات سیاستمدارانش حمایت خواهند کرد. به همین دلیل فشار رئیس جمهور امریکا و اخطار ترومن، همراه با اوضاع داخلی ایران، از جمله مقاومت مردم در خود آذربایجان که درواقع هسته مقاومت را در آذربایجان شکل داده بودند مردم را علیه سلطه روسها بسیج کرد و باعث شده روسها بفهمند در ایران نمی توانند ایستادگی کنند و باید ایران را تخلیه کنند و نهایتاً هم این کار را کردند. بدین ترتیب حزب پوشالی فرقه دموکرات فرو ریخت و رهبرانشان همگی از ایران فرار کردند.

● **اشاره کردید به شکل گیری جمهوری خودمختار آذربایجان، ما در این زمان همچنین شاهد شکل گیری جمهوری خلق کردستان نیز بودیم. تحلیل شما از شکل گیری این دو جمهوری چیست؟ منظورم این است که در داخل کشور چه زمینه هایی برای ظهور چنین اوضاعی وجود داشت؟**

□ اینجا ما شاهد استفاده قدرتهای بیگانه از مساله قومیتها در ایران هستیم. شما نگاه کنید مساله کردها مساله ای است که در آن زمان و قبل از آن و بعد از آن و حتی امروز در صحنه سیاسی خاورمیانه همچنان زنده است. مساله کردهای ایران، ترکیه و عراق و سوریه و یا کردهایی که در دنیا پراکنده اند. اینها نقاط ضعفی بود که در ما می دیدند. آنها براساس منافع استعماری خود مساله قومیتها را پررنگ کرده و به تحریک قومی دست می زدند. در آذربایجان می گویند که شما آذری هستید و باید مستقل شوید. در کردستان کردها را تحریک می کنند. ما درست مثل این قضیه را بعد از انقلاب در خوزستان، یا در ترکمن صحرا و بلوچستان مشاهده می کنیم. تحریک مسائل قومی یکی از ابزارهایی است که همیشه بیگانهها در ایران از آن استفاده کرده اند و قصد دامن زدن به آن را دارند.

● **یکی از مسائلی که در زمان رضاشاه جامعه ایران به شدت از آن رنج می برد، استبداد رضاشاه بود. این فضای بسته امکان نفس کشیدن را از بسیاری افراد در کشور گرفته بود اما پس از سقوط رضاشاه شاهدیم که دوره ای از آزادی های اجتماعی و سیاسی دوباره به ایران**

بازمی گردد. این سوال پیش می آید که اصولاً میزان و حد این آزادیها و ماهیت آنها چه بود و مهم تر از آن اینکه آیا ایرانیان در آن زمان از این آزادیها در راستای شکل دادن به سرنوشت خودشان به نحو صحیحی استفاده کردند؟

□ متأسفانه جواب این سوال بسیار کوتاه است و آن عبارت از کلمه «خیر» می باشد. علی رغم قضایای که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در ایران ایجاد شد و احزاب شروع به فعالیت کردند و روزنامه ها منتشر شدند و در مقابل کاخ دادگستری صدها نفر علیه رضاشاه شکایت نوشتند برای گرفتن زمینها و باغاتشان و چون شاه در موضع ضعف بود هیچ مخالفتی نمی کرد، ولی احزاب سیاسی خوب عمل نکردند. درواقع احزاب سیاسی ما متأسفانه دچار یک نوع عدم بلوغ سیاسی بودند و به جای اینکه یک جبهه واحد را تشکیل بدهند و نگذارند که فاجعه دیکتاتوری رضاشاه در مورد فرزندش تکرار شود به حذف کردن یکدیگر پرداختند. البته یکی از دلایل عدم اعتماد مردم به احزاب این بود که مردم از حزب توده به عنوان حزبی که وابسته به شوروی بود تصویر بدی داشتند. از طرف دیگر احزاب دیگری که ملی گرا بودند در بین خودشان دچار اختلاف بودند. در بین اینها عده ای مذهبی بودند که با ملی گرایان سکولار دچار تضاد بودند. یک رهبری متمرکز و قدرتمند برای مقابله با محمدرضاشاه که با جای پای پدرش گذاشته بود و به طرف استبداد می رفت وجود نداشت. متأسفانه به خاطر تفرقه ای که بین نخبگان جامعه حاکم بود و نفوذی که دربار بعدها در بین آنان داشتند، احزاب سیاسی نتوانستند رسالت تاریخی خودشان را در آن فرصت بسیار خوبی که تاریخ به آنها داده بود به انجام برسانند. اینچنین بود که وقتی قدرت محمدرضاشاه افزایش یافت این احزاب را یکی یکی حذف کرد.

● **یکی از عواملی که پس از سقوط رضاشاه در سرنوشت سیاسی ایران نقش زیادی بازی کرد، ورود امریکا به صحنه سیاست ایران بود. پیش از آن ما شاهد بودیم که عموماً انگلستان و روسیه در صحنه ایران فعال بودند. چه عواملی باعث شد که امریکا در صحنه سیاست و سرنوشت مردم ایران پس از جنگ جهانی دوم وارد شود؟**

□ سیاست توجه به قدرت سوم در بین ایرانیان ریشه در دوره قاجار دارد. ما در دوره قاجار سیاست توجه به قدرت سوم را مدنظر داشتیم. درحقیقت از زمان فتحعلی شاه رابطه با ناپلئون و فرانسه با این هدف آغاز شد تا ایران در مقابل روس و انگلیس بتواند فضای تحرک گسترده تری داشته باشد. مخصوصاً به این دلیل که روسها که آن موقع بخشی از قفقاز را از ایران جدا کرده بودند. مرحوم امیرکبیر نیز به سیاست توجه به قدرت سوم اعتقاد داشت. بر همین اساس امیرکبیر نماینده ای فرستاد تا با سفير امریکا در عثمانی سابق مذاکره کند. یک قرارداد تجاری بین ایران و امریکا بسته شد که امریکاییها از حق کشتی رانی ایران در



صحنه سیاسی ایران چقدر تاثیر گذاشت؟

□ بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا پیروز شماره یک این جنگ بود چرا که سرزمین این دولت مورد حمله قرار نگرفته بود. لندن، پاریس و تمام پایتختهای اروپایی چه در اروپای شرقی و چه در غرب این قاره ویران شده بودند. اروپاییها به علت جنگ دچار فقر شدید شده بودند. آمریکا که پیروز جنگ بود با ایجاد سیستمهای مالی نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، و پیمانهای نظامی مانند پیمان ناتو، قدرت مسلط جهانی شد. با این وجود نقش آمریکا در ایران درحقیقت پس از کودتاهای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ پررنگتر می شود. وقتی کودتا در ایران صورت گرفت، انگلستان که تا آن زمان قدرت شماره یک در ایران بود، جای خود را به آمریکا داد و با ایجاد کنسرسیوم نفتی پای شرکت های نفت آمریکایی را به ایران باز کرد و ایران کم کم به عنوان بزرگترین متحد آمریکا در منطقه تبدیل گردید و ایالات متحده به تدریج تمام بخشهای کشور را در دوره پهلوی در اختیار گرفت. اما پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در واقع نقطه پایانی بر این سلطه طلبی آمریکا بود.

● آقای دکتر غروی از این که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید سپاسگزارم.

□ من هم از شما و سایر دوستان در ماهنامه زمانه تشکر می کنم.

داشته باشیم و یک سیستم اداری ایجاد کنیم، خواهیم توانست ارتش درست کنیم و استقلال بیشتری داشته باشیم. شوستر به ایران می آید و با حمایتی که دموکرات های مجلس از او به عمل می آورند و اقداماتی صورت می گیرد ولی روس و انگلیس مقاومت می کنند، به خصوص روس ها و نهایتاً با اولتیماتوم روسها که با همراهی انگلیسیها قدرت بیشتری یافته بود شوستر از ایران اخراج می شود. استخدام شوستر اگرچه مورد حمایت روشنفکران، نمایندگان مجلس و روحانیون سیاسی ایران قرار داشت اما سرانجام با شکست مواجه شد. بنابراین می بینیم نفعی که از روس و انگلیس وجود داشت، باعث شد پای آمریکا به صحنه سیاست ایران کشیده شود، البته دولت ایران رسماً از دولت آمریکا دعوت کرده بود. تا مستشار مالی به ایران بفرستند ولی آن موقع علت اینکه آمریکا در مقابل اخراج شوستر مقاومت نمی کند این است که در آن برهد دکترین مونرو که در سیاست خارجی آمریکا حاکم بود که انزوای طلبی را به دنبال داشت. از این رو آمریکا نمی خواست در خارج از قاره خود درگیر شود و شوستر وقتی از ایران اخراج می شود آمریکا هیچ اعتراضی نمی کند و برنامه و پروژه نیروی سوم هم شکست می خورد ولی همیشه سایه این مساله برای ایجاد یک تعادل و بالانس در سیاست خارجی ایران مورد توجه بود.

● وقوع جنگ جهانی دوم در وارد شدن آمریکا به

خلیج فارس حمایت کنند، زیرا انگلیسیها اجازه نمی دادند ایرانیها در خلیج فارس آزادانه کشتی رانی کنند. بنابراین همیشه توجه به نیروی سوم در سیاست ایران در دوران حکومت قاجار وجود داشته است. پس از انقلاب مشروطه و قبل از جنگ جهانی اول نمایندگان مجلس تصمیم گرفتند برای مقابله با نفوذ گسترده روس و انگلیس نیروی سومی را برای ایجاد تعادل به صحنه بیاورند. اگر مذاکرات دومین دوره مجلس شورا را خوانده باشید، می بینید که در بین آنها بحث می شود کدام کشور باید در برابر انگلیس و روس که قدرت مسلط هستند مورد توجه قرار گیرد. فرانسه مورد توجه قرار نمی گیرد، چراکه فرانسویها با انگلیسیها در آن دوره رابطه پنهانی و پشت پرده داشتند. از سوی دیگر بلژیکیها نیز همین وضعیت را داشتند. آلمانیها هم نمی توانستند بیایند چرا که با توجه به قدرتی که آلمان در اروپا پیدا کرده بود، مطلقاً روس و انگلیس نمی گذاشتند که آلمان به ایران نزدیک شود. تنها آلترناتیو و قدرتی که نمایندگان مجلس در مذاکراتشان بحث می کنند و به نتیجه می رسند ایالات متحده آمریکا است. بنابراین نمایندگان مجلس شورا تصمیم می گیرند که اتا زونی را به ایران دعوت کنند. در همین راستا آقای مرگان شوستر به عنوان خزانه دار کل به ایران دعوت می شود. استدلال نمایندگان این است که گرفتاریهای ایران به دلیل نبود یک نظام مالیاتی جامع و صحیح است. آنها می گفتند که اگر ما سیستم مالی